Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

The Necessity of Not Relying Solely on the Forensic Medicine Expert Opinion in Determining the Date of Incapacity

(A Critical Review and Analysis of Supreme Court Judgment No. 9502420909100165, dated 1 July 2016, issued by Branch Three of the Supreme Court of Iran)

Ehsan Rahmati: PhD Candidate in Private Law, University of Tehran, Kish International Campus.
email: ehsan. rahmati6913@yahoo.com

Determining the date of legal incapacity is an important and complex issue in Iranian private law. Although forensic medical expertise plays a significant role in establishing a person's psychological and medical condition, the legal determination of incapacity and its date ultimately falls within the judicial function of the court.

Judgment No. 950165 dated 1/4/1395 of Branch Three of the Supreme Court of Iran is significant in this respect. The judgment should not be interpreted as rejecting the evidentiary value of forensic medical opinion. Rather, it emphasizes that such an opinion should not, in every case, constitute the sole basis for determining the date of incapacity.

Forensic medical opinion is specialized evidence concerning the person's medical condition, whereas the court must determine the legal consequences of that condition. Therefore, witness testimony, medical records and other relevant circumstances may also be considered. Where such evidence conflicts with the forensic opinion, the court should conduct the necessary investigations and provide reasons for preferring one item of evidence over another.

Accordingly, the appropriate approach is neither absolute reliance upon forensic medical opinion nor its unjustified rejection. The court should assess the forensic opinion together with the entire body of evidence and determine the date of incapacity through a reasoned judicial assessment.

This approach preserves the specialized role of forensic medicine while recognizing that the final determination of the legal status of a person belongs to the judiciary.

Keywords: Legal Incapacity, Date of Incapacity, Evidence of Incapacity

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

لزوم عدم اکتفا به نظریه پزشکی قانونی در تعیین تاریخ حجر

(بررسی و نقد دادنامه شماره ۹۵۰۲۴۲۰۹۰۹۱۰۰۱۶۵ مورخ ۱۳۹۵/۴/۱ شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
احسان رحمتی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۸

چکیده

تعیین تاریخ حجر از مسائل مهم و دشوار حقوقی است؛ زیرا از یک سو احراز وضعیت روانی شخص غالباً نیازمند دانش تخصصی پزشکی است و از سوی دیگر، آثار حقوقی آن در صلاحیت دادگاه قرار دارد. در این میان، نظریه پزشکی قانونی نقش مهمی در احراز وضعیت پزشکی شخص دارد، اما این پرسش مطرح است که آیا دادگاه می‌تواند صرفاً بر مبنای این نظریه، تاریخ حجر را تعیین کند؟

دادنامه شماره ۹۵۰۱۶۵ مورخ ۱۳۹۵/۴/۱ شعبه سوم دیوان عالی کشور از این جهت اهمیت دارد که صرف اکتفا به نظریه پزشکی قانونی را کافی ندانسته و بر لزوم توجه به سایر ادله و انجام تحقیقات لازم تأکید کرده است. تحلیل رأی نشان می‌دهد که مبنای آن را نباید مخالفت با نظر پزشکی قانونی دانست؛ بلکه موضوع اصلی، تفکیک میان نقش تخصصی کارشناس و وظیفه قضایی دادگاه در احراز وضعیت حقوقی شخص است.

نظریه پزشکی قانونی، دلیل تخصصی و مهمی برای دادگاه است، اما طریقیت دارد و جایگزین تشخیص قضایی نمی‌شود. شهادت شهود، سوابق درمانی و سایر ادله نیز می‌توانند در کنار این نظریه، وضعیت شخص را روشن کنند. ازاین‌رو، در صورت وجود ابهام یا تعارض میان ادله، دادگاه باید با استفاده از ظرفیت تحقیقات مقرر در ماده ۵۷ قانون امور حسبی و ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، موضوع را بررسی و سپس بر مبنای مجموع ادله اتخاذ تصمیم کند.

کلیدواژه: حجر، تاریخ حجر، ادله اثبات حجر

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، پردیس بین المللی کیش.
ehsan. rahmati6913@yahoo.com

مقدمه

حجر از نهادهای حمایتی حقوق اشخاص است که با هدف حمایت از افرادی که به دلایل قانونی توانایی لازم برای اداره امور خود یا انجام برخی اعمال حقوقی را ندارند، پیش‌بینی شده است. اهمیت این نهاد تنها به احراز اصل حجر محدود نمی‌شود؛ بلکه در بسیاری از موارد، تعیین تاریخ حجر نیز آثار مهم حقوقی به دنبال دارد.

مسئله زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که شخص پیش از صدور حکم حجر، مبادرت به انجام معاملات و اعمال حقوقی کرده باشد. در چنین وضعیتی، تعیین اینکه شخص در زمان انجام عمل حقوقی محجور بوده یا خیر، ممکن است مستقیماً بر اعتبار آن عمل و حقوق اشخاص ثالث اثرگذار باشد.

از سوی دیگر، تشخیص وضعیت روانی شخص امری تخصصی است و دادگاه در این زمینه ناگزیر از استفاده از نظر پزشکی قانونی است. بااین‌حال، نظریه پزشکی قانونی صرفاً یکی از ادله پرونده محسوب می‌شود و این پرسش مطرح است که آیا می‌توان تاریخ اعلام‌شده از سوی پزشکی قانونی را بدون بررسی سایر ادله، تاریخ حجر تلقی کرد؟

دادنامه شماره ۹۵۰۱۶۵ مورخ ۱۳۹۵/۴/۱ شعبه سوم دیوان عالی کشور در همین زمینه واجد اهمیت است. رأی مذکور بر لزوم توجه به سایر ادله و انجام تحقیقات لازم تأکید کرده و از این حیث، مسئله حدود اعتبار نظریه پزشکی قانونی در تعیین تاریخ حجر را مطرح می‌کند.

مسئله اصلی این نوشته آن است که نظریه پزشکی قانونی در تعیین تاریخ حجر چه جایگاهی دارد و دادگاه تا چه اندازه می‌تواند بر آن اتکا کند؟ برای پاسخ، باید مبنای رأی و نقد آن به صورت توأمان بررسی شود.

۱. گزارش و رای شعبه سوم دیوان عالی کشور

در تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۹ لیلی افراسیابی به طرفیت دادستان محمود آباد درخواستی تسلیم و تقاضای رسیدگی و صدور حکم حجر افراسیاب افراسیابی و نصب قیم نموده است و توضیح داده است او پدرش هست بعلت کهولت سن و ابتلاء به آلزایمر قادر به اداره امور خود نمی‌باشد و چون دارای اموالی است احتمال سوء استفاده وحیف ومیل آن می‌رود به استناد گواهی پزشکی و استماع شهادت شهود و جلب نظر پزشکی قانونی درخواست رسیدگی و صدور حکم کرده است و یک برگ استشهادیه هم پیوست تقاضای خویش نموده است. دادسرا افراسیاب افراسیابی را به پزشکی قانونی معرفی کرده است گزارش شماره ۲۰۳۵۴ ک ۱۳ مورخ ۹۱/۱۱/۲۳ پزشکی قانونی استان مازندران حاکی است که

افراسیاب افراسیابی در کمیسیون سه نفره متشکل از متخصصان مغز و اعصاب و پزشکی قانونی تحت معاینه و بررسی قرار گرفته است و در گزارش آمده پس از بررسی سوابق و مدارک پزشکی و معاینه خواهان بررسی کلیشه‌های CT اسکن نامبرده و استماع اظهارات ایشان و دخترش – لیلی افراسیابی – به شرح زیر اظهار نظر گردید. نتیجه کمیسیون: از نامبرده در جلسات مورخ ۹۱/۱۰/۲۸ و ۹۱/۱۱/۸ معاینه و مصاحبه به عمل آمد مدارک و سوابق وی بررسی شد با دختر وی لیلی افراسیابی نیز مصاحبه شد در معاینه و مصاحبه فعلی مبتلا به اختلال شناختی متناسب با سن می‌باشد که قادر به اداره امور خود نیست مستنداتی دال بر ابتلاء نامبرده به اختلال شناختی در گذشته (قبل از اولین معاینه در این مرکز در تاریخ ۹۱/۱۰/۲۰) بدست نیامد پرونده برای رسیدگی به حجر به دادگاه ارسال شده شعبه دوم دادگاه عمومی محمود آباد در تاریخ ۹۲/۲/۴ با حضور دادستان لیلی و افراسیاب افراسیابی تشکیل جلسه داده و پس از استماع اظهارات حاضرین و بدون تحقیق و اختبار از افراسیاب افراسیابی ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه فرجامخواسته با استناد به نظریه پزشکی قانونی در مورد افراسیاب افراسیابی و گزارش نیروی انتظامی درباره لیلی افراسیابی حکم به حجر افراسیاب افراسیابی صادر و لیلی افراسیابی را بعنوان قیم نصب کرده است. پس از ابلاغ رای به لیلی و انقضاء موعد تجدید نظر خواهی نامبرده از دادنامه صادره فرجامخواهی نموده است و اعتراض فرجامی او این است که حکم حجر از تاریخ ۹۱/۱۲/۱۵ لحاظ گردیده است در حالی که از سال‌ها پیش یعنی حدود ده سال قبل پدرش محجور است نظریه پزشکی قانونی هم به او ابلاغ نشده است لذا درخواست نقض رای صادره را کرده است آقای دادستان درخواست ابرام رای صادره را نموده است. پرونده برای رسیدگی به دیوان عالی کشور ارسال و در دستور کار این شعبه قرار گرفته است و پس از رسیدگی منتهی به دادنامه ی شماره ی ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۱۲۸ – ۹۳/۵/۲۷ بشرح زیر :

"اعتراض فرجامخواه به تاریخ حدوث حجر در رای فرجامخواسته است و مدعی است که تقریباً ده سال قبل از اظهار نظر پزشکی علت حجر وجود داشته است اعتراض فرجامخواه موضوعاً منتفی است چون دادگاه بدوی برخلاف ماده ۷۱ قانون امور حسبی در رای صادره در مورد تاریخ حدوث حجر رای صادر نکرده است در حالی که او مدعی است. محکمه تاریخ ۹۱/۱۲/۱۵ را لحاظ نموده است علیهذا فرجا مخواهی رد می‌شود فرجامخواه با توجه به دستور ماده ۷۱ قانون یاد شده بدادگاه بدوی رجوع کند. پس از اعاده پرونده روح اله محب الرحمن احد از وراث محجور طی لایحه ی که تسلیم دادگاه کرده است درخواست اصلاح دادنامه ی صادره از حیث تعیین تاریخ حجر نموده است شعبه دوم دادگاه عمومی محمود آباد در تاریخ ۹۴/۵/۱۷ در وقت فوق العاده تشکیل جلسه

داده اســت و مبادرت به صدور دادنامه ی اصلاحی شــماره ی ۹۲۰۹۹۷۹۲۲۷۲۰۰۴۳۹ – ۹۲/۵/۲۷ کرده و در آن با اســتناد به دادنامه ی صادره قبلی و نظریه پزشــکی قانونی تاریخ حجر افراســیاب افراســیابی را ۹۱/۱۰/۲۰ تعیین نموده اســت پس از ابلاغ روح اله محب الرحمــن از رای صادره تجدید نظر خواهی کرده اســت حاصل اعتراضات مشــارالیه این اســت که حجر مرحوم افراسیاب افراســیابی حداقل از ده سال قبل است و در زمان حجر معاملاتی شــده که از وضع روحی و روانی او ســوء اســتفاده گردیده است و در این مورد استشهادیه تنظیم شده و شورای محل هم آنرا تأیید می‌کند لذا درخواست رسیدگی و نقض دادنامــه ی صــادره و صدور حکم به حجر با تاریخ حداقل ده ســال قبل کرده اســت و در ذیل لایحه ی خود درخواســت ارجاع به کمیسیون پزشکی استان نموده است پس از طرح پرونده در شــعبه ۱۲ دادگاه تجدید نظر استان مازندران دادگاه مرقوم طی دادنامه ی شماره ی ۹۴۰۹۹۷۱۵۱۵۰۰۹۳۶ – ۹۲/۷/۲۰ تجدید نظر خواهی را بدون دلیل تشــخیص و ضمن رد تجدید نظر خواهی دادنامه ی بدوی را تایید نموده اســت بعد از ابلاغ دادنامه در موعد قانونی از رأی صــادره فرجا مخواهی می‌کند و خلاصه اعتراضات فرجامخواه در رابطه با اصل قضیه این اســت که دادگاه تجدید نظر به مفاد لایحه ی وی توجه نکرده اســت. سخن از نصب قیم نبوده اســت مرحوم افراســیاب افراسیابی از ده ســال قبل محجور بوده است و در دهه ی آخر عمر وی معاملاتی کرده که مملو از ســوء اســتفاده می‌باشــد که حاکی از نسیان و حجر اوست دارای سه همسر بوده که فرزندان همسران اول و دوم انتظار رسیدگی صحیح دارند درخواســت ارجاع به کمیسیون پزشکی قانونی را کرده ام ولی توجه نکردند لذا درخواســت نقض دادنامه‌های بدوی و تجدید نظر و صدور رأی بر اساس تاریخ حجر ده سال قبل را دارد . پس از تبادل لوایح پرونده برای رسیدگی بدیوان کشور ارسال گردیده است از سوی فرجا مخواندگان پاسخی واصل نشده است

هیات شــعبه در تاریخ بالا تشــکیل گردید پس از قرائت گزارش آقای غفار پور عضو ممیز و ملاحظه اوراق پرونده مشاوره نموده چنین رای میدهد:

بر رســیدگی دادگاهها و دادنامه ی فرجامخواسته اشکال وارد است زیرا بنحوی که در دادخواســت بدوی در ستون ادله اثبات و نیز متن دادخواست مسطور است خواهان برای اثبات حجر مرحوم افراســیاب افرسیابی به مستندات پزشکی – استشهادیه و گواهی شهود و نظریه پزشــکی اســتناد کرده اســت لذا دادگاه در مقام صدور دادنامه ی اصلاحی صرف نظر از اینکه حسب مواد ۱۹۴ و ۲۰۰ و ۲۲۹ به بعد قانون آئین دادرسی مدنی مکلف است به آنها رســیدگی کند در مورد حجر با توجه به اینکه حکم به آن با حقوق شــخصی محجور و ذوی الحقوق و افراد ثالث مرتبط اســت قابل به احتیاط شــده و بموجب مواد ۱۴ و ۳۷ و

۵۷ قانون امور حسبی دادگاه را مکلف ساخته که فارغ از استناد طرفین هر گونه تحقیق و رسیدگی را که در کشف حقیقت راجع به حجر و تاریخ حدوث آن لازم است راساً انجام دهد بعلاوه محکمه در اجرای ماده ۱۹۹ قانون آئین دادرسی مدنی می‌تواند با استفاده از اختیارات خود در کشف حقیقت اقدام کند در قضیه مطروحه دادگاهها صرفاً نظر پزشکی قانونی را جلب کرده اند با توجه به مراتب یاد شده و مقررات مزبور لازم است به تمام ادله استنادی از جمله استماع شهادت مسجلین استشهادیه پیوست دادخواست بدوی و گواهی گواهان که در مراحل بعدی هم مورد استناد قرار گرفته است رسیدگی و با توجه به استناد فرجا مخواه نظر کمیسیون پزشکی قانونی را جلب و در صورت اقتضای تحقیقات دیگر آنرا انجام سپس با توجه به نتیجه حاصله وفق قوانین موضوعه و موازین شرعیه مبادرت به صدور حکم شود علیهذا دادنامه ی صادره مستندا به بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون مزبور به علت نقص رسیدگی و تحقیقات نقض و رسیدگی بعدی با لحاظ بندهای الف مواد ۴۰۱ و ۴۰۵ همان قانون به شعبه ۱۳ دادگاه تجدید نظر استان مازندران ارجاع می‌شود

رئیس شعبه سوم دیوان عالی کشور — مستشار

حسن غفار پور — رسول شاملو

۲. توجیه و نقد دادنامه شعبه سوم دیوان عالی کشور

۲-۱. جایگاه نظریه پزشکی قانونی در تعیین تاریخ حجر

مبنای رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور را می‌توان از این جهت موجه دانست که نظریه پزشکی قانونی، با وجود اهمیت تخصصی، به‌تنهایی جایگزین تشخیص قضایی درباره تاریخ حجر نیست. پزشکی قانونی درباره وضعیت پزشکی و روانی شخص اظهارنظر می‌کند، در حالی که احراز وضعیت حقوقی شخص و آثار آن، در صلاحیت دادگاه است.

بر این اساس، دادگاه نمی‌تواند صرفاً به دلیل اعلام یک تاریخ در نظریه پزشکی قانونی، بدون بررسی سایر محتویات پرونده، همان تاریخ را قطعی تلقی کند. به‌ویژه آنکه تشخیص وضعیت شخص در گذشته ممکن است مستلزم بررسی مجموعه‌ای از ادله باشد.

بااین‌حال، از این مبنا نباید نتیجه گرفت که نظریه پزشکی قانونی فاقد ارزش اثباتی است. برعکس، این نظریه مهم‌ترین دلیل تخصصی در بسیاری از پرونده‌های حجر است و دادگاه نمی‌تواند بدون استدلال موجه آن را نادیده بگیرد.

۲-۲. ضرورت توجه به شهادت شهود و سایر ادله

یکی از نکات قابل دفاع در رأی شعبه سوم، توجه به سایر ادله، از جمله شهادت شهود،

است. در مواردی که موضوع رسیدگی مربوط به وضعیت شخص در گذشته است، شهادت افرادی که در زمان مورد اختلاف با وی ارتباط مستقیم داشته‌اند، می‌تواند در روشن شدن وضعیت واقعی او مؤثر باشد.

برای مثال، نحوه رفتار شخص، میزان درک وی از امور، چگونگی اداره معاملات و تصمیمات روزمره او ممکن است از طریق اشخاصی که با وی ارتباط مستمر داشته‌اند، روشن شود. از این حیث، نادیده گرفتن چنین دلایلی صرفاً به دلیل وجود نظریه پزشکی قانونی، با ارزیابی جامع ادله سازگار نیست.

البته شهادت شهود نیز به خودی خود بر نظریه پزشکی قانونی برتری ندارد. دادگاه باید منشأ اطلاع شاهد، میزان ارتباط وی با شخص، زمان مشاهده و انطباق اظهارات او با سایر ادله را بررسی کند.

بنابراین، مقصود از توجه به شهادت شهود، جایگزین کردن تشخیص عرفی شاهد به جای تشخیص تخصصی پزشک نیست؛ بلکه استفاده از تمام داده‌هایی است که می‌تواند در احراز وضعیت شخص مؤثر باشد.

۲-۳. تکلیف دادگاه به انجام تحقیقات لازم

در دعاوی مربوط به حجر، دادگاه نمی‌تواند در مواجهه با ابهام یا تعارض ادله، منفعل باقی بماند. ماده ۵۷ قانون امور حسبی، در کنار ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، مبنای مناسبی برای انجام تحقیقات لازم فراهم می‌کند.

بنابراین، چنانچه نظریه کارشناسی با شهادت شهود و سایر قرائن و امارات پرونده تعارض داشته باشد، دادگاه می‌تواند حسب مورد توضیح تکمیلی از پزشکی قانونی بخواهد، سوابق پزشکی را بررسی کند، شهود را استماع نماید یا موضوع را به هیأت کارشناسان ارجاع دهد. ۱

در نتیجه، ایراد احتمالی به رأی دادگاه بدوی در چنین وضعیتی آن است که بدون انجام تحقیقات لازم، نظریه پزشکی قانونی را مبنای نهایی تعیین تاریخ حجر قرار داده باشد.

این برداشت با فلسفه ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی نیز هماهنگ است؛ زیرا در موضوعی مانند تعیین تاریخ حجر، دستیابی به واقعیت غالباً نیازمند جمع میان ادله تخصصی و سایر ادله است.

۲-۴. طریقیت نظریه پزشکی قانونی و نقش تشخیص قضایی

نظریه پزشکی قانونی از حیث اثباتی دارای طریقیت است؛ یعنی وسیله‌ای برای دستیابی

دادگاه به واقعیت محسوب می‌شود و نه اینکه خود، تصمیم قضایی درباره تاریخ حجر باشد و هرگاه دادگاه نظر کارشناس را مخالف اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه بداند تکلیفی به متابعت از آن ندارد[1و2].

بنابراین، دو رویکرد افراطی باید کنار گذاشته شود:

نخست، اینکه هر تاریخی که پزشکی قانونی اعلام کند، بدون بررسی بیشتر همان تاریخ قطعی حجر تلقی شود؛

و دوم، اینکه چون تعیین حجر امری قضایی است، دادگاه بتواند بدون توجه به نظر تخصصی پزشکی قانونی رأساً درباره وضعیت پزشکی شخص اظهارنظر کند.

راه‌حل صحیح میان این دو قرار دارد.

دادگاه باید نظریه پزشکی قانونی را به عنوان دلیل تخصصی دریافت و در کنار سایر ادله ارزیابی کند و در نهایت، با استدلال قضایی، تاریخ حجر را احراز نماید.

به تعبیر دیگر، کارشناس وضعیت پزشکی را تبیین می‌کند و دادگاه از مجموع ادله، نتیجه حقوقی می‌گیرد.

۲-۵. جمع‌بندی توجیه و نقد رأی

با توجه به مطالب فوق، دادنامه شماره ۹۵۰۱۶۵ شعبه سوم دیوان عالی کشور را نباید رأیی در مخالفت با پزشکی قانونی یا بی‌اعتبار دانستن نظر کارشناسی تلقی کرد. نقطه اصلی رأی، تأکید بر این امر است که نظریه پزشکی قانونی دلیل مهمی برای تعیین تاریخ حجر است، اما دلیل انحصاری نیست.

از این منظر، رأی قابل دفاع است؛ زیرا دادگاه را از اکتفا به یک دلیل بازمی‌دارد و بر ضرورت بررسی سایر ادله تأکید می‌کند. در عین حال، باید توجه داشت که پذیرش شهادت شهود و سایر قرائن نیز نباید به معنای کنار گذاشتن نظر تخصصی پزشکی باشد.

بنابراین، معیار صحیح، ارزیابی مجموع ادله است. هرگاه نظریه پزشکی قانونی با سایر محتویات پرونده هماهنگ باشد، می‌تواند مبنای مهم تصمیم قضایی قرار گیرد؛ و هرگاه میان آنها تعارض وجود داشته باشد، دادگاه باید علت تعارض را بررسی و با انجام تحقیقات لازم، مبنای ترجیح یک دلیل بر دیگری را در رأی بیان کند.

---

۱. کاتوزیان . ناصر، اثبات و دلیل اثبات جلد دوم چاپ ۴ صفحه ۱۳۰شماره ۳۳۱ .

۲. شمس . عبدالله، آیین دادرسی مدنی جلد سوم، چاپ۸ سال ۱۳۸۶، شماره ۵۵۷ و۵۵۸ .

نتیجه

تعیین تاریخ حجر، امری است که در مرز میان تشخیص پزشکی و احراز قضایی قرار دارد. از یک سو، وضعیت روانی شخص و سیر بیماری او بدون استفاده از دانش تخصصی پزشکی به‌درستی قابل ارزیابی نیست و از سوی دیگر، تعیین آثار حقوقی این وضعیت و احراز تاریخ حجر در صلاحیت دادگاه است.

ازاین‌رو، نظریه پزشکی قانونی را باید دلیل تخصصی و طریق اثبات دانست، نه تصمیم نهایی درباره تاریخ حجر. دادگاه نمی‌تواند بدون دلیل موجه از آن عدول کند؛ اما به همان اندازه نیز نمی‌تواند صرفاً به دلیل تخصصی بودن آن، سایر ادله پرونده را نادیده بگیرد.

دادنامه شماره ۹۵۰۱۶۵ مورخ ۱۳۹۵/۴/۱ شعبه سوم دیوان عالی کشور از این جهت قابل توجه است که بر همین ضرورت تأکید دارد. شهادت شهود و سایر ادله ممکن است در کنار نظریه پزشکی قانونی، اطلاعات لازم برای احراز وضعیت شخص را فراهم کنند و در صورت تعارض ادله، دادگاه مکلف به انجام تحقیقات لازم است.

در نتیجه، ملاک صحیح برای تعیین تاریخ حجر، اکتفای مطلق به نظریه پزشکی قانونی یا کنار گذاشتن آن نیست؛ بلکه ارزیابی جامع و مستدل مجموع ادله توسط دادگاه است. چنین رویکردی ضمن حفظ جایگاه دانش تخصصی پزشکی، با وظیفه دادگاه در احراز وضعیت حقوقی شخص و ضرورت حمایت همزمان از محجور و امنیت حقوقی اشخاص ثالث سازگارتر است.